

روایت سنتی از تاریخ

زرشت

نوشتہ: علیرضا شاپور شهبازی

ترجمہ: سعید رضا منطری

۱۳۹۷/۴/۸

روایت سنتی از تاریخ زرتشت*

علیرضا شاپور شهبازی

سید سعیدرضا منتظری**

اشاره

مسئله تاریخ زرتشت همواره یکی از موضوعاتی بوده که نظر دانشمندان و شرق‌شناسان بزرگ را به خود جلب کرده است. عده‌ای از مستشرقان بر این گمان‌اند که زرتشت در حدود ۶۰۰ قبل از میلاد ظهور کرده است. برخی دیگر این نظر را رد می‌کنند و تاریخ حیات او را به زمانی بسیار دورتر می‌رسانند. دکتر علی‌رضا شاپور شهبازی این مقاله را بر اساس شواهد تاریخی و تکیه بر مسائل گاه‌شماری نوشته است. وی در این مقاله، پس از رد نظریه‌های هرتسفلد، تقی‌زاده و هنینگ درباره تاریخ ۶۰۰ قبل از میلاد، نظر خود را بر اساس گاه‌شماری سنتی زرتشتی ارائه می‌کند و تاریخ حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد را برای زرتشت در نظر می‌گیرد. این نوشته مورد توجه ایران‌شناس بزرگ ایتالیایی گرار دو نیولی قرار گرفته و در کتاب ارزشمند خویش، *زمان و زادگاه زرتشت* (Zoroaster's Time and Homeland)، نظرات شهبازی را نقد و بررسی کرده است.

کلیدواژه‌ها: زرتشت، گاه‌شماری سنتی، عصر سلوکیان، دوره منجمان بابلی، بندهشن

• مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

Shahbazi, Shapur, A., "The Traditional date of Zoroaster, explained", in *BSOAS*, 1977, vol. XL, par 1, pp. 25-35.

•• عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

تاریخ زرتشت، به رغم بحث‌های بسیار، یک مسئله بحث‌برانگیز باقی مانده است. این بدان سبب است که شواهد منابع موجود اندک، متناقض و غالباً مبهم‌اند؛ چراکه این منابع بر اساس روایاتی بنا شده‌اند که مدت زیادی پس از زمان مفروض زندگی زرتشت به رشته تحریر درآمده‌اند و شامل عناصر ساختگی و توجیهات و دلیل‌تراشی‌های دانشمندان قدیمی‌اند. یکی از روایت‌هایی که هم‌اکنون به‌طور کامل در غرب پذیرفته شده این است که فاصله زمان زرتشت تا اسکندر ۲۵۸ سال بوده است. در گذشته، برخی از محققان برجسته از جمله ویندشمان، تیله، گایگر، اولدنبرگ، بارتلمه، مایر و کرستین‌سن صحت و سقم این روایت را مورد تردید قرار داده و با دلایل محکم اثبات کرده‌اند که ظهور زرتشت به زمان بسیار دورتر، احتمالاً حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح، بازمی‌گردد. در ربع دوم قرن حاضر، روایت ۲۵۸ سال اعتبار بیشتری به دست آورد و این به آن دلیل بود که این رقم مشخصی که افراد مطمئن و معتبر نقل کرده‌اند بیشتر بر اساس حقایق تاریخی بود. این نظر عمدتاً در دوره کوتاهی رواج پیدا کرد و آن هم بیشتر بدان دلیل بود که افراد برجسته‌ای نظیر هرتسفلد، تقی‌زاده و هنینگ از آن حمایت کردند، اما اخیراً، عده‌ای از محققان از این عقیده حمایت می‌کنند که زرتشت در زمان قدیم‌تری می‌زیسته است.^۱ به هر حال هنوز مشکل اصلی در این باره وجود دارد که به قول بارو «چگونه این رقم مشخص (یعنی ۲۵۸) مورد پذیرش قرار گرفت» (Burrow, 1973: 1371).

هدف از مقاله حاضر یافتن راه حلی مناسب برای این مشکل است و نیز یافتن ردپایی در سنت ایرانیان باستان که [اثبات کند] زرتشت ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است.

۱. تاریخ

سنت زرتشتی، همان‌طور که در کتاب بندهشن (فصل ۳۴) آمده است، زندگی جهان را، مطابق با ماه‌های سال و علائم منطقه البروج، به دوازده هزاره تقسیم کرده است.^۲ در این میان، دوره‌ای ۳۰۰۰ ساله به وضعیت معنوی اختصاص یافته است و دوره‌ای ۳۰۰۰ ساله به کیومرث و گاو. با شروع هزاره هفتم — که شاهان زیادی در این ۱۰۰۰ سال

حکومت کردند — بازسازی جهان و پیدایش انسان صورت گرفت. سپس هزاره هشتم فرا رسید که کاملاً تحت فرمانروایی ضحاک بود. هزاره نهم با به قدرت رسیدن فریدون آغاز شد و تا سی‌امین سال فرمانروایی کی‌ویشتاسپ ادامه یافت. هزاره دهم هنگامی شروع شد که زرتشت، در سن ۳۰ سالگی، رسالت پیامبری خویش را دریافت کرد. بعد از آن کی‌ویشتاسپ ۹۰ سال دیگر فرمانروایی کرد. و همن (ملقب به اردشیر)^۳ با ۱۲ سال، هومای با ۳۰ سال، دارای چهارآزادان با ۱۲ سال و دارای داریان با ۱۴ سال فرمانروایی، جانشینان کی‌ویشتاسپ بودند. بنابراین $258 (= 90 + 12 + 30 + 12 + 14)$ سال فاصله بین ورود دین زرتشتی و حکومت اسکندر بر ایران است که سلطنت ایران را با زور به دست گرفت و ۱۴ سال فرمانروایی کرد. پس از آن آرساسیدها (اشکانیان) به قدرت رسیدند و طبق بندهشن بزرگ (فصل ۳۶ بند ۹) به مدت دویست سال و اندی حکومت کردند^۴ (۲۰۰ و اند؛ بندهشن هندی، فصل ۳۴ بند ۹، ۲۸۴ سال را ثبت کرده است). جانشینان اشکانیان، یعنی ساسانیان، ۴۶۰ سال حکومت کردند و در نهایت امپراتوری‌شان توسط اعراب سرنگون شد. هزاره یازدهم به سوشیانت اول،^۵ اوشیدر، و هزاره دوازدهم به سوشیانت دوم، اوشیدر ماه، تعلق دارند.

عدد ۲۵۸ — که به شمارش سال‌های حکمرانان ایران باستان اشاره دارد — به‌طور تلویحی در بندهشن آمده است. همچنین، دو تن از نخستین نویسندگان اسلامی، مسعودی و بیرونی، نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. مسعودی می‌نویسد: «مغ[ها] فاصله زمانی بین پیامبرشان و اسکندر را ۲۵۸ سال می‌دانند».^۶ بیرونی روایت زرتشت را در مورد زندگی جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد و بیان می‌کند که «ظهور» (Zohūr) زرتشت ۲۵۸ سال قبل از دوره اسکندر (تاریخ اسکندری) بود (Al-Biruni, 1879: 17). معنای دقیق عبارت «۲۵۸ سال فاصله بین زرتشت و اسکندر» مورد بحث محققان امروزی قرار گرفته؛ چراکه فاقد دقت است. اگر بپذیریم که عبارت «از زمان زرتشت» می‌تواند به معنای از تولد پیامبر (زرتشت)، یا دریافت وحی الهی، یا موفقیت او در ۴۲ سالگی (دینکرد ۷، بند ۵۱؛ گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳، بندهای ۵ - ۷) در عوض کردن عقیده کی‌ویشتاسپ، و یا حتی مرگ زرتشت باشد، پس به همین ترتیب «تا اسکندر» می‌تواند به معنای به تخت نشستن اسکندر در مقدونیه، یا پیروزی او بر ایران و یا دوره اسکندر که همان دوره سلوکیه است، باشد.

۲. «از زرتشت...»

هرتسفلد معتقد است از آنجا که هزاره دهم متعلق به زرتشت است با تولد وی آغاز می‌شود؛^۷ او کلمه عربی «ظهور» را (Zohur، ظاهراً بیرونی برای ترجمه پهلوی Paydāgīh و یونانی Epiphaneia به کار برده است) به «تولد» برگردانده است و می‌گوید:

طبق عقاید پیشینیان، ظهور یک پیامبر در جهان، با نشانه‌هایی که منجمان وعده داده‌اند، به وقوع می‌پیوندد. منجمان به هرودت درباره تولد عیسیای کودک خبر می‌دهند. ظهور، روز ستایش کودک توسط سه مغ است. نشانه‌ای که خبر از تولد یعنی ظهور پیامبر اسلام بر روی زمین می‌دهد بر همه آشکار است، مانند ترک برداشتن طاق کسری. هرگونه توضیح دیگری از ظهور زرتشت (Paydāgīh)، جز ظهور او بر روی زمین، یعنی تولدش، ساختگی است.^۸

بحث‌های گوناگونی برضد این تفسیر ارائه شده‌اند (Hertsfeld, 1947:26)، اما بندهشن بزرگ شواهدی را در تأیید دلایل هرتسفلد عرضه می‌کند.^۹ همان‌طور که اچ. لوی و دیگران^{۱۰} نشان داده‌اند، ساسانیان شروع هزاره زرتشت را هم‌زمان با سال تاریخ‌ساز (Epochal) عصر سلوکیان می‌دانند. این بدان معنا است که سقوط امپراتوری آنان (در ۶۵۱ میلادی) بعد از واقعه‌ای بود که هزاره زرتشت در سال ۹۶۲ (= ۳۱۱ + ۶۵۱) آغاز شد. به این صورت، در بندهشن بزرگ، کل سال‌های سلطنت، از جلوس کی‌ویشتاسپ تا پیروزی اعراب، تقریباً ۹۶۲ سال است (= ۱۲۰ + ۱۱۲ + ۳۰ + ۱۲ + ۱۴ + ۱۴ + ۲۰۰ + ۶۰).^{۱۱} از آنجا که جلوس کی‌ویشتاسپ و تولد زرتشت را به‌طور هم‌زمان در نظر گرفته‌اند، می‌توان گفت، حداقل در یک نسخه از روایت زرتشتی، شروع هزاره زرتشتی به معنای تولد وی است و نه [آغاز] دعوت او [به دین زرتشتی]. این بدان معنا است که این نسخه، تولد زرتشت را در «۲۵۸ سال قبل از اسکندر» در نظر گرفته است.

۳. «تا اسکندر»

همان‌طور که می‌دانیم، نخستین نویسندگان مسلمان، از «عصر سلوکیان» با نام «عصر اسکندر» (تاریخ اسکندری) یاد کرده‌اند، که منظورشان اسکندر مقدونی فاتح بوده است.

روایت سستی از تاریخ زرتشت / ۸۳

اما چیزی که به اندازه کافی به آن توجه نشده، این است که اگر نه همه، اما بعضی از آنان به خوبی آگاه بوده‌اند که اسکندر بیش از یک دهه قبل از شروع عصر سلوکیان مرده است. این نکته را بیرونی (بندهشن هندی و فصل ۳۴، بند ۷؛ دینکرد ۷، فصل ۳، بند ۵۱) به خوبی روشن کرده است:

و تاریخ اهل کتاب تاریخ یونانیان است. از اول سال که سلوکوس به ملک انطاکیه نشست؛ هرچند که این تاریخ به اسکندر معروف شده است

(Homā'i, 1353/1974: 237).

این توضیح شک و تردید کمی باقی می‌گذارد که از عبارت «تا اسکندر»، «تا عصر سلوکیان» درک شده است (Gardizi, 1347: 207). این نتیجه‌گیری با این نکته تأیید می‌شود که طالع‌بین معروف قرن نهم باختریان، ابومعشر،^{۱۲} زرتشت را به ۲۴۰ سال قبل از مرگ دارا و جلوس اسکندر، یعنی ۵۷۰ (= ۳۳۰ + ۲۴۰) قبل از میلاد،^{۱۳} منسوب می‌کند و این به معنای ۲۵۸ سال قبل از عصر سلوکیان (۳۱۲ - ۵۷۰ ق.م) است. عده‌ای از دانشمندان این گزارش را بدین دلیل رد کرده‌اند که گاه‌شماری سستی، همان‌طور که در بندهشن و دیگر منابع گفته شده است (See Jackson, 1998: 157 FF)، از زرتشت تا مرگ داریوش سوم و جلوس اسکندر در ایران، به وضوح، ۲۵۸ سال را برمی‌شمارد. اما دیگران (Taqizadeh, 1947: 1-2, 33 FF) پذیرفته‌اند که روحانیان زرتشتی برای خود عصری داشته‌اند که از تاریخ معینی در زندگی پیامبرشان شروع شده و تا ۲۵۸ سال بعد، یعنی تا انهدام امپراتوری هخامنشی و به آتش کشیدن پرسپولیس توسط اسکندر، ادامه یافته است. بنابراین، اعتقاد بر این است که این روحانیان، زرتشت را در ۲۵۸ سال قبل از قتل دارا (۳۳۰ پیش از میلاد) قرار داده‌اند.^{۱۴} البته در این تفسیر یک نکته نادیده گرفته می‌شود، و آن اینکه اگر روحانیان زرتشتی آن‌قدر درک تاریخی داشتند که زمان خاصی را در یک عصر حساب کنند، چگونه فراموش کردند اسکندر، که مورد نفرتشان بود، بعد از مرگ دارا ۷ سال زنده ماند، نه ۱۴ سال. البته این غیر قابل باور است که آنان زمان دقیق دوره‌ای که زرتشت را از اسکندر جدا می‌کرد، بدانند و در عین حال، طول دوره‌ای را به یاد نداشته باشند که مجبور به تحمل غاصبی بوده‌اند که نه او را فراموش کرده‌اند^{۱۵} و نه بخشیده‌اند. از آنجا که نسخه بندهشن از نظر گاه‌شماری سستی درباره طول حکومت

اسکندر در ایران به طور کامل اشتباه کرده است، مرجع قرار دادن آن برای تاریخ آن فرمانروا به عنوان تاریخ درست، و سر نخ دانستن آن برای حل مشکلات زمانی دیگر، کاملاً غیرقابل توجیه است. از سوی دیگر، صحت روایت بیرونی (در تاریخش) و ابومعشر را — که دوره‌ای ۲۵۸ ساله را بین زرتشت و «عصر اسکندر» گزارش می‌دهند — می‌توان به چندین دلیل تأیید کرد. نخست، این واقعیت که در این روایت — با توجه به یک عصر تاریخی شناخته شده — یک دوره زمانی مشخص تعیین می‌گردد، که خود نشانه‌ای از صحت آن است. در گذشته، عنوان «عصر سلوکیان»، همانند مسیحیت، در دوره کنونی بسیار رایج بوده است. برای درک بهتر تاریخ یک واقعه در جوامع مختلف می‌بایست آن واقعه را با یک عصر جهان‌شمول و به طور گسترده با معیار پذیرفته شده برای محاسبه، ارتباط داد.^{۱۶} به این دلیل بود که پارت‌ها در دوره سلطنت خودشان نتوانستند از عصر سلوکیان، که یادآور به قدرت رسیدن دشمنان سابقشان بود، اجتناب کنند.^{۱۷} همچنین، مانی، که شاپورگان را برای پارس‌ها نوشت، تنها به استفاده از نظام ساسانی راضی نشد، بلکه تاریخ‌ها را به «عصر منجمان بابلی» (یعنی عصر سلوکیان) نیز ارجاع داد (Al-Bīrūnī, 1879: 121, 190). بنابراین برای محققان زرتشتی کاملاً طبیعی و قابل قبول بوده است که پیامبرشان را از نظر تاریخی در ارتباط با عصر سلوکیان، عصر زمان، یا هر اسم دیگر که آنان به آن اطلاق می‌کرده‌اند، قرار دهند.

دوم، از آنجا که نخستین نویسندگان مسلمان از منابع ساسانی بسیار استفاده می‌کرده‌اند، این احتمال وجود دارد که در ارتباط دادن عصر سلوکیان با اسکندر، از یک سنت پیروی کرده باشند.^{۱۸} این احتمال با این حقیقت تأیید می‌شود که، از قرار معلوم، آگاثیاس با خلیفات ایرانیان آشنایی داشته است؛ او دربار خسرو انوشیروان را در قرن ششم میلادی دیده بود و در آنجا اسامی شاهان ایران، طول سلطنت و شرح دستاوردهای آنان را از یک ترجمه یونانی — که آن هم از چند سال‌نامه رسمی ساسانی گرفته شده بود — به دست آورده بود.^{۱۹} آگاثیاس در فصل ۴ بند ۲۴ کتابش می‌گوید که اردشیر، امپراتوری ایران را در چهارمین سال سلطنت اسکندر سوروس، یعنی ۵۳۸ سال بعد از حکومت اسکندر کبیر، به دست گرفت. از آنجا که جلوس اردشیر بر تخت تیسفون، ۵۳۸ (۲۲۷+۳۱۱) سال بعد از شروع عصر سلوکیان^{۲۰} رخ داد، پس می‌توان

گفت آگاثیاس، بر اساس منابع ساسانی، این عصر را عصر اسکندر مقدونی دانسته است. در این باره، این حقیقت جالب است که بدانیم قدیمی‌ترین نویسنده معروف که عصر سلوکیه را با فاتح مقدونی ارتباط داد، اسقف ایرانی افراتس (فرهاد)^{۲۱} بود، که نوشته‌هایش به سال‌های ۳۳۷-۳۴۳ میلادی بازمی‌گردند. او از پیروان شاپور دوم بود که به «فرزانه پارس» (Hakkima pharsaya) مشهور بود (Burkitt, 1904: 81-95). ارتباط عصر سلوکیان با اسکندر نباید دانشجویان تاریخ را متعجب کند؛ چراکه سلوکیان خود را از نوادگان اسکندر، فاتح معروف، معرفی می‌کردند. در اواسط قرن سوم قبل از میلاد، این شجره‌نامه ساختگی، اسکندر را نیای مستقیم آنان و بنابراین پایه‌گذار امپراتوری سلوکیان خواند^{۲۲} و زمانی که این موضوع گسترش یافت، ارتباط عصر سلوکیان با اسکندر کاملاً طبیعی شد؛ زیرا عصرهای پادشاهی معمولاً با سلطنت یک پایه‌گذار شروع می‌شوند.

سوم، طبق نظر ساسانیان، شروع هزاره زرتشت با عصر سلوکیان یکی است. بنابراین همان‌طور که منجم ایرانی قرن هشتم، ابن‌نوبخت، اذعان می‌دارد بیست و پنجمین سال پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۵۵ میلادی) هم‌زمان بود با هشتصد و شصت و هفتمین سال هزاره (Taqizadeh, 1947:35)؛ البته بیرونی (در قانون مسعودی خودش)^{۲۳} گزارش می‌دهد که در بیست و پنجمین سال پادشاهی خسرو، مجمعی از منجمان ایرانی «معیارهای نجومی سلطنتی» (زیج شهریاری) را اصلاح کردند. آن سال با سال ۴۸۵۱ جهانی و سال ۸۵۱ هزاره زرتشت انطباق دارد. تلاش برای توضیح ارقام بیرونی متقاعدکننده نبوده است^{۲۴} و اشارات ضمنی او را باید بازبینی کرد. بیست و پنجمین سال پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۵۵ میلادی)، ۳۳۱ (= ۵۵۵ - ۲۲۴) سال پس از سقوط اشکانیان (۲۲۴ میلادی) بوده است. برخی از مورخان ساسانی فقط ۲۶۶ سال را برای اشکانیان در نظر می‌گیرند، و آنان را دقیقاً پس از اسکندر، که ۱۴ سال برای سلطنت او در نظر گرفته‌اند، قرار می‌دهند.^{۲۵} این ارقام مجموعاً ۶۱۱ (= ۱۴ + ۲۶۶ + ۳۳۱) سال را تشکیل می‌دهند که بعد از تفریق از رقم ۸۵۱، رقم ۲۴۰ (= ۸۵۱ - ۶۱۱) سال پس از آغاز هزاره زرتشت را برای جلوس اسکندر به دست می‌دهند. این حقیقت که طالع‌بین باختری قرن نهم، ابومعشر، زرتشت را به ۲۴۰ سال پیش از مرگ دارا و فتح ایران توسط اسکندر نسبت داده و در این کار از زیج شهریاران استفاده کرده است، صحت تفسیر ارقام بیرونی را تأیید می‌کند.^{۲۶}

اظهارات ابن نوبخت و بیرونی نشان می‌دهند که در مورد بیست و پنجمین سال پادشاهی خسرو و همچنین در مورد معنای دقیق عبارت «تا اسکندر» اختلاف نظر وجود داشته است: برخی این را به جلوس فاتح مقدونی بر سلطنت ایران تفسیر کرده‌اند و بنابراین زرتشت را در ۲۵۸ سال قبل از جلوس اسکندر قرار داده‌اند؛ اما دیگران استدلال آورده‌اند که این عبارت به معنای «تا عصری که ۱۸ سال بعد از سقوط امپراتوری ایران شروع شد» است، بنابراین، زرتشت را در ۲۴۰ سال قبل از جلوس اسکندر قرار می‌دهند.

مؤلفان بندهشن بزرگ صحت نظر گروه اول را تأیید می‌کنند، در حالی که گردآورندگان بندهشن هندی ظاهراً از هر دو تفسیر استفاده کرده‌اند. در ابتدا به نظر می‌رسد که مؤلفان بندهشن بزرگ زرتشت را در ۲۴۰ سال قبل از جلوس اسکندر یا ۲۵۴ (= ۲۴۰ + ۱۴) سال قبل از مرگش قرار داده‌اند؛ اما در همین حال، روایتی را که شروع هزاره زرتشت را با عصر سلوکیه یکی می‌دانست و اردشیر را در پانصد و سی و هشتمین سال آن هزاره قرار می‌داد، قبول داشتند؛ و این، آنان را مجبور کرد که ۲۸۴ (= ۲۵۴ - ۵۳۸) سال را به اشکانیان اختصاص دهند. در نتیجه، به نظر می‌رسد که گردآورنده دیگر، «عصر اسکندر» را به عنوان نشان‌دهنده جلوس فاتح مقدونی بر سلطنت ایران پذیرفته است که البته، این کار بدون تغییر عدد ۲۸۴ نسخه قبلی صورت گرفته است. روی هم رفته به نظر می‌رسد، مطالب مذکور بیانگر این نظر باشند که دست‌کم از اواسط دوره ساسانیان، عصر سلوکیه با اسکندر ارتباط پیدا کرده و نام خود را از نام وی گرفته است. بنابراین، در مسائل مربوط به تاریخ وقایع، ارجاع به اسکندر نشان‌دهنده ارجاع به عصر سلوکیه است. این بدان معنا است که نظر هر تسفلد مبنی بر اینکه در روایت زرتشتی، زرتشت در ۲۵۸ سال قبل از عصر سلوکیه،^{۲۷} یعنی در ۵۶۹ (= ۲۵۸ + ۳۱۱) قبل از میلاد قرار دارد، درست است. شواهد بندهشن بزرگ نشان می‌دهند که دست‌کم یک نسخه از روایت، ۵۶۹ سال قبل از میلاد را برای سال تولد پیامبر در نظر گرفته است.

۴. اعتبار تاریخ سنتی

هنگامی که تاریخ تولد پیامبر از نظر گاه‌شماری تاریخی مشخص و ثابت شد، می‌توان

دیگر وقایع سستی را که در زندگی اش رخ داده‌اند به شرح جدول ذیل ارائه کرد:

رخداد	تاریخ زرتشت	تاریخ سلوکیان	تاریخ مسیحیت
تولد زرتشت، به پادشاهی رسیدن کی ویشناسپ	۱	۲۵۸ سال قبل از عصر سلوکیه	۵۶۹ قبل از میلاد مسیح
ظهور دین	۳۰	۲۲۸ قبل از عصر سلوکیه	۵۳۹ قبل از میلاد مسیح
تغییر دین کی ویشناسپ	۴۲	۲۱۶ قبل از عصر سلوکیه	۵۲۷ قبل از میلاد مسیح
مرگ زرتشت	۷۷	۱۸۱ قبل از عصر سلوکیه	۴۹۲ قبل از میلاد مسیح

تا اینجا، ما از تفاسیر هرتسفلد درباره تاریخ‌نگاری سستی حمایت کردیم؛ اما دو مسئله اجازه نمی‌دهند که نظر او را درباره تاریخ صحیح زرتشت بپذیریم.^{۲۸} نخست اینکه، در نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد، باختر و دیگر مناطق شرق ایران توسط ساتراپ‌های هخامنشی اداره می‌شدند. کوروش کبیر در حدود سال ۵۴۴ قبل از میلاد^{۲۹} باختر را فتح کرد و در سال ۵۳۰ قبل از میلاد جانش را در جنگ با ماساگت‌ها از دست داد. پیش از سال ۵۲۲، یک ایرانی به نام دادرشیش بر باختر فرمانروایی می‌کرد؛ او در جنگ برای بازپس‌گیری مجدد امپراتوری هم‌دست داریوش شد و مارگیان شورشی، یعنی فراد را — در جنگی که در کتیبه بیستون ثبت شده است — شکست داد.^{۳۰} در سال ۴۸۶ قبل از میلاد، این استان ظاهراً تحت حاکمیت آریامنس، پسر داریوش کبیر،^{۳۱} بود و دیگر شاهزادگان ایرانی از او پیروی می‌کردند.^{۳۲} در گاهان و دیگر آثار زرتشتی هیچ نشانه‌ای از این شخصیت‌های تاریخی وجود ندارد و همچنین در منابعی که به تاریخ دوران اولیه هخامنشیان می‌پردازند بحثی در مورد زرتشت، کی ویشناسپ، ارجاسپ یا دیگر شخصیت‌های اوستایی وجود ندارد. بنابراین، بر پایه این مدارک می‌توان بیان کرد که نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد برای زرتشت بسیار زود است.

دوم اینکه، به نظر می‌رسد تاریخ‌نگاری سستی ایران، وجود یک عنصر ایرانی در نیمه دوم قرن ششم پیش از میلاد را نشان می‌دهد (چراکه در غیر این صورت نمی‌توان به‌طور قابل قبولی، بقای یک تاریخ منحصر به فرد و دور را توضیح داد).

عموماً نظر بر آن است که عصر سلوکیه اولین نمونه تاریخ‌نگاری بر مبنای تاریخی ثابت است. مردم پیش از این، زمان را با رضایت و با توجه به سال‌های پادشاهی

فرمانروایانشان می‌سنجیدند. تخمین زمان بر اساس یک سال ثابت، یا یک عصر، نوآوری بسیار مهمی بود که سرزمین‌های همسایه نمی‌توانستند آن را نادیده بگیرند. اگر پیش از دوره سلوکوس دوره دیگری وجود داشت، تاریخ‌نگاران بابلی آن را نادیده نمی‌گرفتند، همان‌طوری که با به وجود آمدن دوره سلوکیه، بابلیان و دیگران از آن اقتباس کردند و یا به تقلید، آن را به‌عنوان تاریخ ملی‌شان رواج دادند. از آنجا که روحانیان زرتشتی به ثبت مسائل روزمره بی‌اعتنا بودند، نمی‌توان آنان را ابداع‌کننده دوره‌های تاریخی در قرن ششم قبل از میلاد دانست، بلکه تاریخ‌نگاری‌های منظم زرتشتیان بعد از عصر سلوکیه (عصر اسکندر) نشان می‌دهد که تنها بعد از استقرار این نظام معروف و رایج تاریخ‌نگاری بود که آنان به مسائل تاریخی خودشان اهمیت دادند. طرفداران تاریخ‌نگاری سنتی معمولاً معتقدند که اگرچه باید عدد ۲۵۸ را صحیح دانست، اما مواردی که در کتاب‌های زرتشتی با این عدد برابر هستند، با وقایع تاریخی ناسازگارند.^{۳۳} بنابراین، نمی‌توان گفت که روحانیان آن را با اضافه کردن به سال‌های سلطنت شاهان، از کی‌ویشناسپ تا سلوکوس، به دست آورده‌اند. از سوی دیگر، قدمت نسبی این تاریخ را در مورد پیامبر نمی‌توان به‌راحتی زیر سؤال برد.

این مسئله شناخته‌شده و مورد احترام برای ساسانیان، هم به‌وسیله اچ. لوی و هم سیدحسن تقی‌زاده تأیید شده است؛^{۳۴} این امر که حداقل به اندازه دوره پارت‌ها قدمت دارد، همان‌طور که هرتسفلد نیز اشاره می‌کند،^{۳۵} از روی این حقیقت استنباط می‌شود که این تاریخ را از ابتدای عصر سلوکیه تخمین زده‌اند؛ تاریخی که در ایران در زمان سلوکیان و در نیمه اول حکومت پارتیان مورد استفاده بوده است، ولی عموماً بعد از آن کمتر استفاده شده است. پس برای این تاریخ سردرگم‌کننده چه توضیحی می‌توان یافت؟ تاریخی که اگرچه توسط خود زرتشتیان دوستدار حقیقت نقل شده است، ولی زمان بسیار جدیدتری را برای پیامبرشان در نظر می‌گیرد که غیر قابل قبول است؟

۵. منشأ تاریخ سستی

در مورد صحت عدد ۲۵۸ فقط یک توضیح احتمالی وجود دارد: محققان زرتشتی یک زمان تاریخی واقعی را انتخاب کرده و آن را دوباره تفسیر کرده‌اند. به نظر می‌رسد از

آنجا که آنان دوست داشتند جایگاه زرتشت را در تاریخ ایران ثابت کنند، ظهور او را هم‌زمان با یک واقعه تاریخی مشخص و معروف اعلام کرده‌اند (برای مثال در زمان ساسانیان، شروع هزاره زرتشت را با شروع عصر سلوکیه یکی می‌دانستند).

زرتشتیان از دو راه می‌توانستند ادوار تاریخی را به دست آورند: منابع یونانی و منابع بابلی. این حقیقت عجیب که این روایت، کوروش کبیر،^{۳۶} داریوش اول و خشایارشا را کاملاً نادیده می‌گیرد و در عوض، اردشیر، داریوش دوم و داریوش سوم را (با عناوین وهمن اردشیر، دارا و دارای دارایان)^{۳۷} می‌پذیرد، نشان می‌دهد که روحانیان زرتشتی، منابع یونانی را، که نخستین شاهان هخامنشی در آنها برجسته بودند، مورد استفاده قرار نداده‌اند؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که بابلی‌ها منبع اطلاعات مورد نیاز آنان بوده‌اند. از این‌رو گاه‌شماری سستی زرتشتی، سه پادشاه برجسته هخامنشی، کوروش، داریوش و خشایارشا را حذف کرده است.

وقایع‌نگاران بابلی انگیزه‌های کمی (Olmsted, 1948: 49) برای ارج نهادن این سه پادشاه داشته‌اند؛ چراکه کوروش استقلال کشورشان را خاتمه داده بود، داریوش انقلابی را در آنجا سرکوب کرده بود (ibid: 111) و خشایارشا شورشی را در آنجا فرو نشانده و عاملان آن را به شدت تنبیه کرده بود (ibid: 236). در سوی دیگر نیز چند پیوند خونی، اردشیر و جانشینانش را با بابلی‌ها^{۳۸} متحد کرده بود. در واقع اینان همان پادشاهانی هستند که روایت زرتشتی به خاطر دارد و آنان را ارج می‌نهد. به علاوه، این روایت ۱۴ سال فرمانروایی را برای اسکندر ثبت کرده است در حالی که وی پادشاهی ایران را در سال ۳۳۰ قبل از میلاد به دست گرفت و در سال ۳۲۳ درگذشت. از آنجا که اسکندر منفور زرتشتی‌ها بوده است، اصلاً نمی‌توان تصور کرد که آنان هفت سال به پادشاهی او افزوده باشند؛ بنابراین، ۱۴ سال پادشاهی او از یک منبع غیر ایرانی است. این حقیقت که عدد ۱۴ برای عده‌ای از وقایع‌نگاران نخستین ساسانی — که شروع هزاره زرتشت را با عصر سلوکیه یکی دانسته‌اند — شناخته شده بود، ثابت می‌کند که این منبع پسو دولیتنس «Alexander romance»^{۳۹} — که در ابتدای قرن هفتم میلادی به پهلوی برگردانده شد (Nöldeke, 1890) — نبوده است. از آنجا که در بعضی از اسناد بابلی، سال‌های پادشاهی اسکندر را — از هنگام جلوسش بر مقدونیه در سال ۳۳۶ قبل از میلاد تا آخرین سال حکومتش، ۳۲۳ قبل از میلاد — ۱۴ سال محسوب می‌کنند، جای شکی باقی نمی‌ماند که

عدد ۱۴ از بابل به محققان زرتشتی رسیده است.^{۴۰} بنابراین، احتمال دارد تاریخی که زرتشتیان به پیامبرشان نسبت می‌دهند نیز یک منشأ بابلی داشته باشد. برای توضیح آن باید به دنبال واقعه‌ای بگردیم که در ۵۶۹ قبل از میلاد (۲۵۸ سال پیش از عصر سلوکیه) و یا در ۵۳۹ قبل از میلاد (۲۲۸ سال پیش از آن دوره، یعنی هم‌زمان با دریافت وحی توسط پیامبر در سی سالگی) اتفاق افتاده باشد. این رخداد باید برای بابلی‌ها آن قدر مهم بوده باشد که از آن برای مشخص کردن یک دوره تاریخی استفاده کرده باشند؛ و فقط واقعه‌ای چون تأسیس دوره و امپراتوری سلوکیه به این اندازه مهم بوده است. در واقع حادثه تاریخ‌سازی که به‌طور کامل با شرایط مورد نیاز ما هم‌خوانی داشته باشد در سال ۲۲۸ پیش از عصر سلوکیه رخ داده است. فتح بابل توسط کوروش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد، حادثه‌ای بود که مهم‌ترین و به‌یادماندنی‌ترین رخداد در تاریخ جدید بابلی، و شاخص «سال به قدرت رسیدن» اولین شاه بزرگ ایران،^{۴۱} و تأسیس امپراتوری ایرانی - بابلی هخامنشیان شد.

البته یک حادثه مهم دیگر در سال ۳۱۱ قبل از میلاد رخ داد و آن هنگامی بود که سلوکوس اول با پیروزی وارد شهر قدیم بابل شد و به یک دوره ناآرامی و بی‌ثباتی پایان داد و پادشاهی نسبتاً خوب و استواری را پایه‌گذاری کرد. تاریخ این جلوس (یکم نیان سال ۳۱۱ قبل از میلاد) که مبنای شروع عصر سلوکیه است به نقطه ثابتی برای محاسبه تاریخ دیگر رخدادها تبدیل شد.

بین دو واقعه مهم تاریخی در خاور نزدیک دقیقاً ۲۲۸ (= ۳۱۱-۵۳۹) سال فاصله بود: سقوط امپراتوری بابل و تأسیس یک امپراتوری جدید (هرچند نیمه‌بابلی). بابلی‌ها با سیستم دقیق و سنجیده تاریخ‌نگاری‌شان مشکلی در ثبت این دوره ۲۲۸ ساله و اهمیت آن نداشتند. هنگامی که بابلی‌ها عصر سلوکیه را بنا نهادند، تمام ملل همایه که به قدرت می‌رسیدند به تقلید از آنان یک عصر ملی را ایجاد می‌کردند. این ملل همواره تأسیس عصر ملی را به «پایه‌گذار» سلسله پادشاهی‌شان نسبت می‌دادند و آن را نشانه ظهور (پیدایش معجزه‌آسای) وی می‌دانستند. بنابراین، تعایل روحانیان زرتشتی، بعد از ۳۱۱ قبل از میلاد، برای تأسیس یک «عصر زرتشتی» کاملاً قابل درک و معقول است. البته از آنجا که در مورد تاریخ خودشان هیچ اطلاعات تاریخی نداشتند، ظاهراً برای به دست آوردن مطالبی درباره گذشته ایران به بابلیان روی آوردند. به نظر می‌رسد بابلیان

به آنان گفته‌اند که بزرگ‌ترین پیروزی ایرانیان (منظورشان فتح بابل به دست کوروش بود) ۲۳۸ سال قبل از «عصر ما» به دست آمد («عصر منجمان بابلی» مانی که همان عصر سلوکیه است)؛ و برجسته‌ترین و درست‌کارترین پادشاه ایرانی، اردشیر بود (البته منظورشان اردشیر اول بود که زنان و بچه‌های متعددی از بابلیان داشت) که تاج‌گذاری‌اش ۱۵۲ (= ۳۱۲-۴۶۴) سال پیش از عصر سلوکیه (در سال ۴۶۴ قبل از میلاد) روی داده است. به نظر می‌رسد بابلیان نکات دیگری نیز گفته‌اند، مثل اینکه بعد از اردشیر یک ملکه قدرتمند (پریساتیس که نیمه‌بابلی بود) و داریوش (داریوش دوم که او نیز نیمه‌بابلی بود) به قدرت رسیدند، و اینکه اسکندر آخرین داریوش را شکست داد و در چهاردهمین سال پادشاهی‌اش مرد. زرتشتیان قطعاً از این تاریخ بهره برده‌اند: آنان، به‌طور طبیعی، «بزرگ‌ترین پیروزی ایرانی‌ها» را به‌عنوان «پیدایش دینشان»، یعنی الهام آن به زرتشت، تفسیر کرده‌اند و از این رو، این تاریخ دقیق را برای تولد پیامبرشان مشخص نموده‌اند، یعنی ۲۵۸ (= ۲۲۸+۳۰) سال پیش از «عصر منجمان بابلی» (= عصر سلوکیه). اشکانیان از این عصر با عنوان «محاسبه سابق»^{۲۱} نام برده‌اند؛ چراکه به پادشاهی سابق، یعنی دربار سلوکوس، تعلق داشت و از آنجا که خود سلوکیان ادعا می‌کردند از نوادگان اسکندر هستند، «محاسبه سابق» را به فرمانروایی اسکندر فاتح نسبت داده‌اند؛ چنین ارتباطی باعث شد مغ‌ها، زرتشت را به ۲۵۸ سال پیش از «عصر اسکندر» منسوب کنند.

به‌علاوه، روحانیان آرتاکرکس (اردشیر) را جانشین کی‌ویشتاسپ می‌دانند و از این راه، هخامنشیان را با کیانیان مرتبط می‌سازند. از ۱۵۲ سالی که به روحانیان اطلاع داده‌اند، تاج‌گذاری اردشیر (در سال ۴۶۴ قبل از میلاد) را از شروع عصر سلوکیه (۳۱۱ قبل از میلاد) جدا می‌کنند. ۲۶ سال از این دوره را متعلق به داریوش دوم و داریوش سوم (به ترتیب ۴۲۴-۴۰۴ قبل از میلاد و ۳۳۶-۳۳۰ قبل از میلاد) و ۱۴ سال دیگر را متعلق به اسکندر می‌دانند؛ آنان ۱۱۲ سال باقی‌مانده را به اردشیر نسبت می‌دهند. در نظری دیگر، شروع هزاره زرتشت با آمدن دین زرتشت یکی است — که در یک فاصله ۳۰ ساله بعد از کی‌ویشتاسپ پدید آمد — نه با تولد او. این فاصله سی ساله، با پادشاهی هومای پر می‌شود، ملکه‌ای که احتمالاً خاطره پریساتیس^{۲۲} — یکی از دختران اردشیر اول (= هومن اردشیر) — را با نام یک دختر کی‌ویشتاسپ یکی می‌کنند

(بست ۴، بند ۳۱). بنابراین، پیدایش تاریخ «ستی» زرتشتی این گونه می نماید که این امر کاملاً غیرتاریخی و محصول آموزه های نظری است که نمی توان آن را از دوره پارت ها قدیمی تر دانست. باید تأکید کرد که نه تصدیق آن در بعضی از آثار قدیمی بر اساس منابع ساسانی و نه پذیرش موقت آن از سوی چند روحانی محقق زرتشتی صحت این روایت را تأیید نمی کند. مشابه این روایت زرتشتی تأیید شده و پذیرفته شده، قرار دادن «ایرانویج» در «آذربایجان» (بندهشن بزرگ، فصل ۲۴، بند ۱۲) است که برای مدتی روایت صحیح تلقی، و حمایت شد، در حالی که اکنون یک داستان تاریخی به شمار می آید.

۶. تاریخ زرتشت

این نتیجه گیری منفی راه را برای توجه به یک روایت متفاوت و قدیمی تر ایرانی در تاریخ زرتشت باز می کند. طبق نظر بیرونی (Al-Biruni, 1879: 40-41) هنگامی که خوارزمیان تصمیم گرفتند عصر «ملی» تأسیس کنند، از واقعه آمدن سیاوش، پسر کی کاوس، به خوارزم و شروع پادشاهی اش بر آسیای مرکزی استفاده کردند. آنان معتقد بودند که این رویداد ۸۸۸ سال پیش از «اسکندر» (یعنی شروع عصر سلوکیه)، در سال ۱۲۰۰ قبل از میلاد، رخ داده است. از آنجا که تاریخ اسطوره ای میان سیاوش و زرتشت چهار نسل^{۲۲} فاصله قائل می شود، روایت خوارزمیان نشان می دهد که پیامبر در حدود سال ۱۰۸۰ (= ۱۲۰۰ - ۱۲۰) قبل از میلاد ظهور کرده است. این روایت از خوارزم، خاستگاه زرتشت^{۲۵} است و توسط خوارزمیان — که نسبت به سنن، زبان و تقویمشان بسیار محافظه کار بودند —^{۲۶} حفظ شده است، از این رو، نسبت به آنچه ساسانیان به دست داده و منتشر کرده اند، قابلیت بیشتری برای مورد توجه قرار گرفتن دارد؛ به ویژه که این روایت را بیرونی گزارش کرده است، که وی، خود یک خوارزمی بود و تمام جهان دانش او را تأیید می کنند.

جالب توجه است که خانتوس لیدیایی، معاصر اردشیر اول،^{۲۷} زرتشت را ۶۰۰ سال پیش از حمله خشایارشا به یونان،^{۲۸} یعنی در سال ۱۰۸۰ (= ۶۰۰ + ۴۸۰) پیش از میلاد قرار می دهد. این گفته با تاریخ مورد اشاره دولت خوارزمیان هم خوانی دارد و تأییدی بر این مطلب است که ۶۰۰۰ سال موجود در بعضی از اسناد و مدارک — که مورد قبول بعضی از محققان^{۲۹} است — همان طور که رپ مدت ها پیش اشاره کرده،^{۳۰} افزوده ای از

روایت سستی از تاریخ زرتشت / ۹۳

طرف یک نویسنده یونانی است که می‌خواست شواهد خانتوس را با اسناد انودوکس و دیگران هماهنگ سازد؛ شواهدی که مطابق آن زرتشت ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون زندگی می‌کرده است.^{۵۱} این تاریخ اخیر را می‌توان اشاره‌ای به اعتقاد بعضی از محققان یونانی دانست، بدین معنا که تاریخ، بعد از دوره‌ای، خود را تکرار می‌کند، و افلاطون در دوره ۱۲۰۰۰ ساله جهان، زرتشت دوم بوده است.^{۵۲}

تاریخ «۶۰۰ ساله پیش از خشایارشا» نوعی دیگر از محاسبه است. این دوره، تنها یکی از ۲۰ نسل است (آن‌گونه که ایرانیان محاسبه می‌کردند، هر نسل ۳۰ سال محسوب می‌شد)، و رویدادی که از آن تخمین زده می‌شد یک رخداد کاملاً تاریخی بوده است؛ بنابراین ممکن است خانتوس، به‌عنوان شهروند ساردی پیرو هخامنشیان، اطلاعاتش را از یک منبع ایرانی به دست آورده باشد.^{۵۳} برخلاف یونانی‌های هخامنشی، ایرانی‌ها علاقه‌ای به افلاطون نداشتند، اما به‌خوبی جنگ بزرگ سال ۴۸۰ قبل از میلاد را به خاطر داشتند. از این‌رو احتمال دارد روایتی که زرتشت را در پایان هزاره دوم قبل از میلاد قرار می‌دهد یک روایت قدیمی باشد و از آنجا که مورد تأیید دو منبع مستقل است، نشانه‌هایی از صحت آن روایت را دارد. همچنین اگرچه نمی‌توان به‌روشنی گفت که چیزی شبیه یک زمان تاریخی دقیق در آن وجود دارد، اما می‌توان آن را نشانه قابل اعتمادی در زمان زندگی پیامبر دانست. شهادت خانتوس نشان می‌دهد که هنگام حمله خشایارشا ایرانی‌ها می‌دانستند زرتشت در زمان گذشته ظهور کرده است، و به نظر می‌رسد که این آگاهی در خوارزم حفظ شده است؛ در آنجا محاسبه تاریخ سیاوش به‌عنوان ۸۸۸ سال «قبل از اسکندر» ظاهراً از محاسبات قبلی به دست آمده است.^{۵۴} هر دوی این محاسبات احتمالاً بر اساس تبارشناسی بوده‌اند، و ممکن است حفظ روایت در دوران میانه در خوارزمیان به دلیل ادعای خانواده‌های اشراف باشد که خود را از نسل کیانیان می‌دانند (همان‌طور که خانواده‌هایی در غرب ایران ادعای نوادگی هخامنشیان را دارند). این تبارشناسی احتمالاً شامل نام‌های واقعی و ساختگی بوده است تا آنانی که در قرن پنجم قبل از میلاد و بعد از آن زندگی می‌کرده‌اند به ویشناسپ وصل شوند. همچنین (همان‌طور که امروزه موبدان راست‌کیش معتقدند) خانواده‌های روحانی‌ای وجود دارند که خود پیامبر یا مروّجان نخستین دین را از نیاکان خود می‌دانند. احتمال وجود فواصلی در تمام این تبارشناسی‌ها در طول یک دوره طولانی

— که به طور ساختگی پر شده بودند — تمام محاسبه‌های انجام شده را تقریبی و غیردقیق می‌نماید. پس، اگرچه ایرانی‌های باستان فاقد هرگونه وسیله برای تاریخ‌نگاری دقیق بودند،^{۵۵} اما علاقه شدیدی به دانش تبارشناسی و اطلاعات در مورد انسان‌های قدیم داشتند و روایت‌های آنان درباره زمان شکوفایی زرتشت را نباید نادیده گرفت.

پی‌نوشت

۱. رک: F.B.J. Kuiper, *IJ*, 7, 1, 1961, 43. نقل شده در:

Fistkrift till. L. hammerich, Kobenhavn, 1952, 27, Avesta, Kobenhavn, 1954, 38F; I.M. D'yakonov, *Istoriya Mudii*, Moscow, Leningrad (48, 52f, 38), I. M. Oranskiy, *Vvedeniye iranskuyu filologiyu*, Moscow, 1760, 92. همچنین نگاه کنید به Pouré Davoud, *Anáhitá*, Tehran, 1343/1964, 285 — 90; T.Burrow, 'The proto — Indoaryans, *JRAS*, 1973, 2, pp. 122 — 40 esp. 136 — 7; m. Boyce, *A History of Zoroastrianism*, I (Handbuch der 2, III. 2 A), Leiden, orientalistik, Abt. I, Bd, VIII, Absehn. I, life 1975, ch, I, VII, x.

تعیین به پذیرش روایت زرتشتی، به رغم عدم صحت تاریخی که ارائه می‌کند، گه‌گاه باعث ارائه تفاسیر قابل توجهی شده است. برای مثال اوتاکر کلیما دارا را پسر هومای می‌داند، که حکومت او، طبق کتاب بندهشن، ۲۳۲ (= ۹۰+۱۱۲+۳۰) سال بعد از آمدن دین زرتشت، هم‌زمان با داریوش کبیر شروع شد. داریوش در سال ۵۲۲ قبل از میلاد بر تخت سلطنت نشست؛ بنابراین برای تاریخ تولد زرتشت سال ۷۸۴ (= ۵۲۲+۲۳۲+۳۰) قبل از میلاد به دست می‌آید؛ رک: Archiv orientalni, XX VII. 4, 1950, 564.

۲. نسخه‌های دیگری از این روایت وجود دارند که مقداری متفاوت‌اند؛ برای مثال:

Al-Biruni, 1879, 17.

برای بحث کلی رک: A.Christensen, *L'Iran sous Les Sassanides*, second ed. Copenhagen, 1944, 147 ff. ۳. برای مثال در بندهشن هندی، فصل ۳۱، بندهای ۲۹-۳۰.

4. Firdausi, *sháhnáma*, Barúkhlm. Ed. Tehran. 1933 - 5, VII, 1922 - 3.

در یک تاریخ رسمی، ساسانیان همین مقدار (sálduvist / حدود ۲۰۰ سال) را به دست آوردند، کتاب شاهان (در نامه خسروانی‌اش) از دوره اشکانیان نیز تاریخی آورده است. این منبع شاهنامه ابومنصوری - منبع اصلی فردوسی - نبوده است، چراکه شاهنامه فردوسی برای پارسیان حدود ۲۶۶ سال را بیان می‌کند (Al-Biruni, 1879: 199).

۵. یک محقق قرن نهم زرتشتی، بهرام پسر مردان‌شاه (موبد شاپور در فارس) در کتاب خود، تاریخ شاهان ساسانی، حکومت ساسانیان را ۴۵۶ سال و ۱ ماه و ۲۲ روز (یعنی ۴۵۷ سال رسمی) دانسته

روایت ستی از تاریخ زرتشت / ۹۵

است (Hamza, 1923: 19). این کتاب (که اکنون در دسترس نیست) بر اساس بیش از ۲۰ نسخه و ترجمه از تاریخ رسمی ساسانیان، یعنی خودای نامگ، نوشته شده است (Ibid: 21, 22). این احتمال وجود دارد که عدد ۴۶۰ در بندهشن یک رقم رند شده و جانشین یک رقم دقیق باشد. بر اساس این نظر، حکومت ساسانیان ۴۲۷ سال طول کشید. اما روایتی که دوره ساسانیان را ۴۵۷ سال می‌داند، ۳۰ سالی را که اردشیر، قبل از سرنگونی اشکانیان، برای غلبه بر حاکمان محلی (ملوک الطوائفی) صرف کرد نیز به حساب آورده است.

Bal'ami, 1867-74: II/ 74; Bahram, apud Ham Za. op. Cit., 21; Ibn al-Balkhi, Tārikh-l Guzida, ed. A. Navabi, Tehrān, 1336/1957, 105.

۶. به نقل از: (Jackson, 1988: 162).

7. "The traditional date of Zoroaster", in J.D.C. Pavry (ed.), oriental studies in honour of C.E. Pavry, London, 1933, 132 - 6.

8. Ibid. 135; Zoroaster and his world, Princeton, 1947, I, 26 F.

9. "The genesis of the faulty Persian chronology", JAOS, LXIV, 4, 1944, 197 FF.

10. S.H. Taqizadeh, "The "Era of Zoroaster", JRAS, 1947, 1 -2, pp. 33 - 40; W.B. Henning, Zoroaster: Politician or Witch-doctor?, Oxford, 1951, 37 FF.

همچنین رک: E. J. Bickerman, Archiv orientální, XXX, 2, 1967, P. 206, n.43.

۱۱. تغییر جزئی عدد دقیق ۴۵۷ به عدد رند ۴۶۰، دوره ساسانیان را ۳ سال طولانی‌تر کرد. این تغییر تأثیرگذار بود؛ به این معنا که پارت‌ها را منقرض کرد. اعتقاد بر آن است که پارت‌ها به مدت ۲۰۰ و اندی، حکومت کردند و بعدها «اندی سال» حذف شد و تنها رقم رند ۲۰۰ سال باقی ماند؛ همین منبع مورد استفاده فردوسی قرار گرفت. همچنین، هنگامی که یک وقایع نگار رسمی ساسانیان دوره پارت را به ۲۶۶ سال کاهش داد، بعضی از مقامات تغییر کوچکی را، باز هم به ضرر اشکانیان، ایجاد کردند و رقم رند ۲۶۰ را ثبت کردند، رک: Al-Mas'ūdī, 1894: 96, Bal'ami, 1340/1961: I/ 731. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تعداد «اندی سال» سه سال بوده است. البته، این بر ارقامی که در بالا داده شده، تأثیر نمی‌گذارد؛ زیرا کل سال‌های حکومت ساسانیان و پارتیان ۶۶۰ سال بوده است، چه به ۴۶۰، ۲۰۰ سال اضافه شود و چه به ۴۵۷، ۲۰۳ سال.

۱۲. رک: J. M. Mills in Ency. Islam, second ed. I. 139-40.

۱۳. این مطلب را تقی‌زاده نقل و رد کرده است (Taqizadeh, 1939: 129).

۱۴. اما همان‌طور که هرتسفلد (Zoroaster, I/ 10) اشاره کرد، در روایت زرتشت در منابع یونانی درباره تخت جمشید و تاریخ دقیق نابودی شهر چیزی نوشته نشده است.

۱۵. رک دینکرد ۳، بند ۳ - ۵؛ بندهای ۴ - ۲۳؛ بندهشن بزرگ، فصل ۳۳، بند ۱۴؛ کارنامه اردشیر، فصل ۸، بند ۱۰؛ ارداویراف نامه، فصل ۱، بند ۱۶؛ The letter of Tansa, tr. M. Boyce, Rome, 1968, 37, 65.

همچنین: W.B. Henning, JARS, 1944, 3-4, pp. 133ff and S.K. Eddy, The King is dead, Lincoln, Nebraska, 1961, 9 FF: 343ff.

۱۶. برای عصر سلوکیان، رک: Taqizadeh, BSOS, X, 1939, 125 FF; W.w. The Greeks in Bactria and India, second ed. Cambridge. 1951, 64 F.

17. Tran, op. Cit., 65; H. Lewy, JAOS, LXIV, 4, 1944, 202 F.

18. Contra Taqizadeh, BSOS, X, I, 1939, 127.

19. Agathias, iv, 30, 2 - 5 (tr. J.D. Frendo, Berlin, 1975, 133 - 4) for sasanian annals see Agathias, ii, 27; iv, 27 - 30; The ophilactus, iii, 18.

20. al-Bīrūnī, 1879, 121; H. Lewy, *le calendrier perse orientalia*, NS, X, 1- 2, 1941, 46 F.

21. Patrologia syriaca, I, Cols. 723 - 4, 942, 1042; II, Col. 150, cited by Taqizadeh, BSOS, X, I, 1939, P. 129, n. 1.

۲۲. اسکندر با دو شاهزاده ایرانی ازدواج کرد: یکی رکسانا، دختر اکسارتس، ساتراپ باختر بود و دیگری برسپنه (یا استاتیرا)، دختر داریوش سوم. بنیان‌گذار امپراتوری سلوکیه، سلوکوس اول، نیز با یک شاهزاده ایرانی به نام اپامه، دختر ساتراپ سفد، یعنی سپستمنس، ازدواج کرد که پسر سلوکوس، آنتیوکوس اول، از اپامه متولد شد. سلوکیان برای اینکه حق به ارث بردن میراث اسکندر را به دست آورند، در اواسط قرن سوم قبل از میلاد، این ادعا را مطرح کردند که فاتح، دختری به نام اپامه را از ازدواجش با رکسانا داشته است. رکسانا فرزند داریوش سوم شناخته شد و دختر او به نام اپامه را سلوکوس اول به همسری برگزید. برای بحث و ارجاعات بیشتر رک: W.w. Turn. Classical 4, 1929, 138, and The Greeks in Bactria and India, second ed., 446, 51. -Quarterly. XXIII, 3

۲۳. به نقل از: Taqizadeh, BSOS, IX, I, 1937, 133 F.

24. Taqizadeh, *ibid.*, 135, and, differently, 139; Contra Herzfeld, Zoroaster, I, 14 F.

25. Lewy, JAOS, LXIV, 4, 1944, 198 FF; Taqizadeh, 1947: 1 - 2, 35 FF.

۲۶. رک: Taqizadeh, BSOS, IX, I, 1937, 134؛ زیج شهریاران مهم‌ترین منبع برای منجم معروف ابومعشر باختری بود.

27. In J.D.C. Pavry (ed), *oriental studies in honour of C.E. pavry*, 136.

28. *Ibid.* 133 FF.; Zoroaster, I, ch.i.

۲۹. پس از پیروزی کوروش بر لیدیان (هرودوت، کتاب اول، بند ۱۵۳)، اما قبل از مأموریت او در بابل (هرودوت، همان، بند ۸۰ - ۱۷۷).

۳۰. برای نسخه فارسی باستان: R.G. Kent, *old Persion*, second ed., 1953, 123; L.W. King R.C. Thomson, The sculptures and inscription of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia, London, 1907, 186-7. (برای بابلیان)

۳۱. رک: Plutarch, Morali, 173 B, 488 D-F.
۳۲. برای باختر در هنگام هخامنشیان رک: A.sh. SHahbazi, BSOAS, XXXV, 3, 1972, 612.
33. Taqizadeh, 1947: 197 FF; Herzfeld, zorostr, I, 9.
34. Lewy, JAOS, LXIV, 4, 1944, 197 FF; Taqizadeh, 1947: 1-2, 36 FF.
- آنان نشان داده‌اند که شروع هزاره زرتشت با عصر سلوکیه یکی است، و ساسانیان اعداد ۱۴ و ۲۵۸ را ثابت و تغییرناپذیر دانسته‌اند.
35. In J.D.C. pavy (ed), oriental studies in honour of C.E. pavy, 136.
۳۶. این علی‌رغم این واقعیت است که مقبره‌اش تحت نگهبانی بوده است و تا پایان دوره هخامنشیان به‌طور مرتب مغها به روان او قربانی هدیه می‌کردند؛ رک: Arrian, Anabasis, VI, 29, 7-8.
۳۷. برای این مشخصات، رک: E.W. West, SBE, V, p. 150, n. p. 198, n: Jackson, Zoroaster, 160.
۳۸. اوخوس (بعدها داریوش دوم) و آرسیتس، پسران اردشیر اول از یک معشوقه بابلی به نام کسمارتیدن بودند (F. Justi, Iranisches Namen buch, Marburg, 1895, 165) و پسر سوم، سفدیائوس، از معشوقه بابلی به نام الوگونه بود (Ibid: 13). دیگر معشوقه بابلی اردشیر به نام اندیا، مادر باگوپایوس و پریساتیس بود (Ibid: 16). پریساتیس با داریوش دوم ازدواج کرد و راهنما و مشاور و برگزیده او شد و به‌عنوان ملکه مادر اردشیر دوم، همانند پادشاه اصلی کشور عمل می‌کرد. G. Rawlinson, *The five Great monarchies of the acent Eastern World*, London, 1871, III, 507.
39. As Herzfeld, Zoroaster, I, 9, Seems to have assumed.
40. R.A. Parker and W.H. Dubherstein, *Babylonian chronology*: 626, B.C. – A.D. 75, Providence R.I., 1958, 36.
۴۱. برای «سال به قدرت رسیدن» کوروش رک: W.H. Dubherstein, *AJS*, 4, 1938, 417 F.
42. Tarn, *The Greeks in Bactria and India*, second ed., 65, and H. Lewy, *JAOS*, LXIV, 4, 1944, 202 FF.
43. West, SHE, V, p. 150, n. 10.
44. Chronology, 40-1.
۴۵. بعد از سیاوش کی خسرو آمد، و پس از وی کی لهراسپ، پدر کی ویشتاسپ، حامی زرتشت.
46. J. Marquart, *Éréahr*, 155; E. Benveniste, BSOS, VIII, 2, 1934, 271, and others.
۴۷. رک: E.g., Henning, Zoroaster, 44 F., and Livshits, 'The Khwarazmian calendar and eras of ancient chorasamia' *Acta Antiqua Acad. Scient, Hungarica*, XVI, 1-4, 1968, 433-46.
۴۸. رک: 74.- wissowa (ed), RE, TX, 2, 1353-11nas Herter, in Pauly
۴۹. به نقل از: Diogenes Laertius, *Persian religion according to the chief Greek texts*, Paris, 1929, 20, and most recently, Herter, art, Cit, 1372.
50. Müller-Didot, *Fragmenta historicarum graecorum*, I, 44 and most recently, Herter, art. Cit, 1372.

51. ZDMG, XIX, 1865, 25 F.

۵۲. برای بحث و ارجاع بیشتر رک: Jackson, 1988: 151 FF.

53. E. Benveniste, *The Persian religion according to the chief Greek Texts*, Paris, 1929, 20, and Herzfeld, *Zoroaster*, I, 22.

۵۴. برای جزئیات بیشتر رک:

C. Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über der persischen Religion*, Berlin, 1920, 33 F.; G. Messina, *Der Ursprung der Magier*, Rome, 1930, 26 F., 40F.

۵۵. در میان خود هخامنشیان، داریوش در کتیبه‌هایش نیاکانش را فقط تا ۵ نسل ثبت می‌کند (رک بیستون ۱، سطرهای ۹-۱۱؛ Kent, *old Persian*, second. Ed, 117-19). احتمالاً به این دلیل که هیچ تفاوتی در خانواده قبل از هخامنشیان وجود نداشت اردشیر سوم (Persepolis A, 8-21, see. Ibid, 156) ۷ نسل را و همچنین هردوت در کتاب هفتم، بند ۹، ۹ نسل را به همراه خشایارشا نام می‌برد.

روایت مستی از تاریخ زرتشت / ۹۹

کتاب نامه

- Al-Biruni (1879), *The Chronology of Ancient Nations*, tr. E. Sachau, London.
- Al-Mas'ūdī (1894), *Kitāb al-tanbīh*, ed. De Goeje, Leyden.
- Bal'ami, *Tārīk* (1877-74), ed. H. Zotenberg, Paris.
- Boyce, M. (1975), *A History of Zoroastrianism*, I (Handbuch der 2, Ht. 2A), Leiden.
- Burkitt, F. C. (1904-15), *Early Eastern Christianity*, London.
- Burrow, T. (1973), "The Proto-Indoaryans", in RAS.
- Gardīzī, *Zayn-al akhbār* (1374/1968), ed. 'Abd-al Hay Habībī Tehran.
- Hamza, *Kitāb* (1923), *al-tārīkh-i sini mulūk al ard wa' Lanbiyā*, Berlin.
- Homāi, J. (1975/1353), *Al-Tafhīm Li-awai Lsinata L-tanjim the book of instruction in the elements of the art of astrology*, Tehran.
- Jackson, A. V. W. (1988), *Zoroaster the Prophet of ancient Iran*, New York.
- King, L. W. and Thomson R. C. (1907), *The Sculptures and inscription of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, London.
- Livshits (1968), "The Khwarazmian Calendar and eras of ancient Chorasmia" *Acta Antiqua Acad, Scient Hungarica*, XVI.
- Nöldeke, T. (1890), *Beiträge Zur Geschichte des Alexander romans*, Wien.
- Olmstead, A. T. (1948), *History of the Persian Empire*, Chicago.
- Pavry, J. D. C. (1933), "The Traditional date of Zoroaster", *Oriental Studies in honour of C. E. Pavry*, London.
- Taqizadeh, S. H. (1947), "The Era of Zoroaster", *Jras*, 1947, 1-2.